

جواب ب. ش

مدرجه در شماره ۶۹ ستاره‌ایران

آقا شما که بصحت یابانه نضاضه محرم عدلیه عیده دارید . شما که مترجات مشروحه ایشانرا تقدیر میبنداید . شما که خیرایی و معایب عدلیه را تمام از اثر مخالفت اشراق و ایمان عینت با مؤسسه عدالت میدانید .

شما که با نضاضه های حق نضاضه محرم برای اصلاح عدلیه موافق میباشید و بالاخره شما که اندک مخالفتی با کوجیکترین جلات یابانه مزبور ندارید . بیجه مناسبت یکمرتبه با تصدیق بنام این مراتب بدون هیچ مطغ و مدرک قامرا از جاده انصاف و بیطرفی منحرف کرده و با نسبت های ظالمانه و تهمت های غیرمنصفانه بکار کتان قوه قضائیه غرض خصوسی و عداوت شخصی خود را با آنان آشکار مینمایید چرا در عرض هم آواز شدن با آنها در اصلاح عدلیه و رفع انوائص و معایب آن اساسا یا وجود عدالتخانه و قوه قضائیه اظهار مخالفت میکنید . فرضا انسان بگردد در عدلیه محکوم شده یا یکی از نضاضه های او بر طبق فخرهای انجام نگرفته باشد نیابتی این طور با اساس عدالت که استلال عینت و قدرت حکومت ملی بسنه ایفاء و استحکام آمنت دشمنی و خصومت خود را ابراز دارد . قطعه های تعجب و آنکه های سبایی که در مقاله خود گنجینه ایید بجای دلیل و برهان را نخواهد گرفت زیرا بعد از اعتراف بصحت مترجات یابانه هیئت قضائیه هر چند در عیب آن نقطه بگذارد ایراد بی شماری نخواهد داشت بلکه اگر مانند یابانه مزوره مقاله خود را بیطرفانه نوشته بودید مسلما تأیید آن در قاپ خوانندگان بیشتر بوده و محتاج بیان همه قطعه و خطوطک و موج هم نمی شدید .

نمره اعلان ۲۷

آرزو پس مبریم تا شب چارده و یانزده می رسد اما بدینخانه در آن شب هر چه بیشتر انتظار می کشیم کمتر بمقصود نائل میشود هر چه بطل می کشیم ظلمت صرف و اثری از نور نیست آنساریکی همه را فرساکرفته است یا لعجب امشب شب چارده است شبی است که من باید پیش از سایر شبها نورانی و درخشان باشم اما آنسوس که شبی از نور نیست شکایت می کنم گرشکی که آن را بشنود باقت نمی شود . داد می کشم کسی بنویسد نمیرسد . بالاخره بسراغ خورشید میروم هیچ وجه موقوف بملاقات او نمی کردم .
با احوالی زار و نزار و حالی عصبانی و سخت شب را می گذرانم و مسلما آنوقت اگر در من نظر کسی می بینی که صورت من مانند خون قرمز و غضبناک شده ولی آنسوس دستم بجائی نمیرسد و جز تسلیم با آنچه دانی

هیجوقت قرار دادی که بین ضعیف و قوی بسته میشود برای ضعیف مفید فائده نیست مطالب ذیل صحت این قول و عقیده را آشکار میکنم :

همیشه در هر ماه مناظر رسیدن شهبای چارده و یانزده همت کند این دو شب مطابق قرار داد مقرری و وظیفه کم برای من خورشید مقرر نموده بیشتر از شهبای دیگر میباشد ولی هر بی مهر در عوض این دو شب حیره مرا از خولان نور خود سه شب تمام قطع کرده و از قسمت شب های دیگر هم مقدار زیادی کسر میبنداید و در هر صورت راحتی و سعادت مرا در این دو شب با کمال شدت و سختی بجنبدین برابر انتقام میکشد :

اگر وضعیات استعناک من در نتیجه این قرار داد و استعراض به همین شرایط محدود بود باز چندین مؤثر نمی شد اما آنسوس که ایجاب می صورت من تمام وادی که بنوع او و ضرر من در قرار داد مترجم است (از قیل کسر وظیفه من در اوائل و اواخر ماه و قطع تمام آن در سه شب اولی همیشه با ذلت تمام بموقع اجرا می کشند

این نوری که من دارم مکتوب از خورشید است و از این راه مرهون و مدیون او هستم و همان طور که می بینی علاوه بر این که چندان نور قابل ملاحظه نبوده و بهیچ وجه نمیتوان از آن استفاده نمود هیچوقت هم باختیار من نبوده و در عرض ماه فقط یک دو شب تا نفاذ بیشتر از سایر اوقات از آن متمتع و بر خوردار میشوم و با وجود این در همان وقت نیز اغاف دچار خسوف و ظلمت شده و از این سعادت آفاقی هم بی بهره میمانم .

آری اگر این نور متعلق بخود من بود زندگانی با سعادت داشتم و محتاج استعراض از این و آن و رفتن بزر بار منت دیگران نیوادم . ایگنان قدرت جسم پوشی از آن داشتم یا از تمام عوارض زندگانی مستغنی و بی نیاز بودم هیچوقت دست در یوزگی بجانب این و آن دراز نمیکردم .

و با هم بانجا می رسیم ولی از شب هفتد ه بیست هجده من زودتر از او بمحل ملاقات شبانه رفته و مدت ها در انتظار بیرون می برم و اگر چه در این اوقات هم اغلب دیدارش نفل می شوم اما شبهای آخر ماه از بیست و دوم بیست و هفت و مرا ملاقات زده و از شب بیست و ششم تا غره مسام و بدبختانه دیگر از او اثری نمی یابم .

این ماه دوست من و یگانه ناصح صدیق با وفای من است او بمن دروغ نمی گوید از من خواش و تمنائی ندارد همیشه نصیحت می کند راه راست را بمن می نماید منم وقتی که نزد او هستم تمام انگار متوجه اوست آن وقت هیچ برگ آن نیست فائده پذیری درمن نیست پاک و منزه مانند طفل بیگناهی در برابر او نشسته تمام حواس خود را برای شنیدن اندرز های حکیمانه او حاضر کرده و راغبی در آن وقت خود را بی اعتنا بعموم عوالم تمناهی و مادی دیده سراپا روح و معنی می شوم این است که ناصح اورا بدقت درک می کند و ملاقات نکات مهمه او می شوم و یقین دارم که اگر هیچوقت سیده صبح نمی دمید و همیشه شب بود و مسام الی الایه در وسط آسمان با نور ملائم لطیف خود جلوه گر میشد من به پیروی از ناصح او و عمل کردن بانچه مرا درس داده و موافق میگردد ولی آنسوس که بعضی طلوع آفتاب و توجه بانچه شب از نظر ها محقق و مستور شده بود دوباره خیالات و هواجی نفسانی درمن شروع بظهور و بروز نموده و نمیتوانم کاملا بتهلمات شبانه خود وفا کنم .

شبی من و ماه آنها هستیم : من از دیدار او حظوفای مبریم نظرات مشتاقانه او مرا مجرب میکند . نور ملائم و سفیدی که با کمال ملاطفت بصورت من میباشد از مرصعیت جاپیشی مفرح تر است . او بمن نگاه میکند من از او چشم پر نمیدارم . او از نگاه کردن خسته نمی شود . من در چشمان خود احساس طریکی نمیکند .

فرودوسی

و این قفره می نمایاند که شاهنامه فردوسی بیجه زودی و تند می مشهور و مقبول عامه شده بوده است بقا بر روایت (چهار مقاله) که قدیم ترین و مهمترین اسناد ماخذ های اطلاعات ماست (گذشته از آن چه از اشعار خود فردوسی بدست میاید) فردوسی دهقانی بود (یعنی از ارباب املاک) از دهی موسوم به پاژ از ناحیه طبرستان از حوالی طوس (طوس در جای مشهد حالیه بود)
فردوسی در آن ده همت و شوکتی داشت و بدخل و عایدی آنجا مزیت و بی نیاز بود و فقط یک دختر داشت . تهیه یک جهاز لاقی برای آن دختر فقط موجب بود که او را بنظم شاهنامه باز داشت که از صلح آن کتاب جهاز دختر نندارک کند و پس از آن که این کتاب را بدواز بیست و پنج سال زحمت (و بقول بعضی مورخین دیگر سی و پنج سال) با تمام رسانید (چنانکه اولوگه اشاره می کند در اوایل سال ۹۹۹ میلادی علی دلبلی آن را استنسخ و ابودلف آن را روایت می کرد که هر دو این اشخاص و هم چنین حسین ابن قتیبه حاکم طوس که بفرودوسی کمک مادی و تشویق می فرمود در شاهنامه در اشعار ذیل ذکر شده اند :
از این نامه از ام داران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر

تسامد جز اختشای بهره ام بکت اندر اختشای زهره ام حسین قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رنگان
قبه که از اصل و فرع خراج همی غناغند اندر پسان دواج در تغیر شعر آخری مؤلف (لایلی و مؤلف چهار مقاله) که بعد از حسین قتیبه طوس بود و اینقدر اورا (فردوسی را) واجب داشت و از خراج فرونها لاجرم نام او تا قیامت بماند
علی دیلم شاهنامه را در هفت مجلد نوشته و فردوسی بودلف راوی خود را همراه بر داشته با آن نسخه بقرین رفت . و بیک خواجه بزرگ او القاسم احمد بن الحسن الیهندی کتاب را بساطن پیشهاد کرد و سلطان خلی منون شد . اما خواجه را دشمنان بود که پیوسته در باره او اسباب جفتی می زدند و پیغمرد با آن جماعت مشورت کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درهم و این خود بسیار باشد که او مردی است رافضی و منفری مذهب و این بیت بر اعتقال او دلیل گرفته اند که گفته نه بیدمکنان آفریننده را
له یانی هر نجان دو پیانده را و ادبیات دیگری برافضی فردوسی دلیل آوردند

که (در چهار مقاله مترجم است ه حالا اگر حکایت فوق صحیح باشد) و دلیل هم نیست برای شک کردن در صحت اصل واقعه (ما خیلی مایل می شویم که نو میدی و سر خوردن فردوسی را باغزل و حبس حای او الیهندی که بنا بر روایت ابن الاثیر در ۴۲۱ اتفاق افتاد ارتباط بهمیم (ابن الاثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۱ در رویتی که سلطنت مسعود ابن محمود میبندی را آزاد کرد و دو باره بمقام خود برگرداند این قصه را آورده ولی مشکلائی که برای این فرض در کاراست کان می کشم غیر قابل حل باشد زیرا که فولد که قوتیب می کند که فردوسی شاید در سنه ۳۲۳ یا سنه ۳۲۴ تولد یافته است و او آخرین تهریر و تهذیب شاهنامه را در سنه ۴۰۰ هجری تمام کرده که در آن وقت قریب به هشتاد سالگی بوده است و باید در همین اوقات باشد که مسئله صلح و جایزه او در میان آمده باشد (این جا پرسوسور بدون بقی روایت (چهار مقاله) نظای عریضی را تل می کند که چون خود « چهار مقاله » فلاحت رس طاه است طبع میرزا محمد خانی قزوینی صحیح ۵۹ - ۵۱ لهنذا یا بجای ترجمه از کتاب بیرون نموده حکایت را عینا این جا از طوطی کتاب قتل می کشم و سلطان محمود مرده محسب بود و در این تخلیط بگرفت و مجموع اقواد درجه بیست هزار درهم

